

نشست لزوم فراگیری علم الاخلاق

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

مدرسه علمی نورالرضا علیه السلام

۱۴۰۳/۰۷/۰۳ هجری شمسی

۱۴۴۶/۰۳/۲۰ هجری قمری

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَبِيحَةَ الْعَالَمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛»

خوشبختیم که با موضوع "لزوم علم الاخلاق" در خدمت عزیزان هستیم.

«قال الله تعالى في كتابه الكريم: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛»
«وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛»

عنوانی که برای ما انتخاب کرده بودند عنوان "ضرورت علم الاخلاق و پرداختن به علم اخلاق" بود و این چنین گفته شده بود.

ان شاء الله به این بحث در این فرصت کوتاه بتوانیم بپردازیم؛
باید مقدماتی را داشته باشیم بعد هم به صلب بحث ورود کنم؛
پنج عنوان داریم که این پنج عنوان را باید از هم باز بشناسیم؛

۱. عنوان اول، فلسفه اخلاق یا فرااخلاق؛

۲. عنوان دوم، فلسفه علم اخلاق؛

۳. عنوان سوم، علم اخلاق نظری که ما امروز با این بحث کار داریم؛

۴. عنوان چهارم، علم اخلاق عملی؛

۵. عنوان پنجم درس اخلاق.

این عناوین را باید تفاوت هایش را با هم در نظر بگیریم؛ بنابراین از آخرین عنوان شروع می‌کنم.

درس اخلاق متفاوت است با علم و عقل و تفاوت‌ها این است؛

اول اینکه در علم اخلاق کسی که آن را ارائه می‌کند چه به صورت سخن چه به صورت نوشتار حتماً باید دانشمند باشد؛ اما در درس اخلاق گوینده می‌تواند بی‌سواد یا کم‌سواد باشد.

در عارفان کسانی داریم بی‌سواد مثل حبیب اعجمی (رحمت‌الله‌علیه) اسمش مشخص‌کننده است "اعجمی" است، امضا کردن بلد نبود؛ ولی انسان کامل است یا کم‌سواد مثل مرحوم سید هاشم حداد (رحمت‌الله‌علیه). بنده خودم

شنیدم از علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) فرمودند: در هر نامه ایشان دو یا سه غلط املائی بود و سطح سوادشان تا سیوطی است.

لازم نیست که مدرس درس اخلاق باسواد و ملا باشد درس حوزوی یا دانشگاه خوانده باشد؛

فرق دوم این است که در علم اخلاق، القاکننده بحثی که انجام می‌دهد حتماً اخلاقی است (به معنای اصطلاحی) که به این اصطلاح می‌رسیم؛ اما در درس اخلاق می‌تواند موضوع سخن و گفتار به جای خُلق که یک اصطلاح است به معنای "ملکات راسخه در نفس" امور دیگری باشد؛ ممکن است بر رفتار تمرکز کند یا بر حال تمرکز کند. این دیگر اصطلاحاً علم اخلاق نیست؛ ولی درس اخلاق هست؛

فرق سوم این است که کسی که ملقی یا نویسنده علم اخلاق است ممکن است انسان خوبی نباشد، اصلاً ملحد است به خدا معتقد نیست؛ ولی کسی که می‌خواهد درس اخلاق بگوید حتماً باید خود صاحب‌نفس و نفس باشد تا بتواند تأثیرگذاری کند و تغییر ایجاد کند؛

فرق چهارم این است که علم اخلاق حداکثر ذهن را اقناع می‌کند؛ اما درس اخلاق جان را صفا می‌بخشد؛

فرق پنجم این است که علم اخلاق لزوماً به خدا نزدیک نمی‌کند؛ اما درس اخلاق معمولاً به مبدأ هستی و خدا نزدیک می‌کند؛

فرق ششم این است که علم اخلاق لزوماً تغییر در رفتار ایجاد نمی‌کند؛ «وَجَعَدُوا بِهَا وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ^۳»، یقین داشتند رفتار، رفتار فرعونی است؛ اما در درس اخلاق معمولاً به تغییر در رفتار می‌انجامد.

مرحوم ملکی تبریزی در نجف از بازار رد می‌شدند کاسبی دم درب مغازه نشسته بود بلافاصله بلند شد بیاید مرحوم ملکی تبریزی را بزند رفیقش گفت: چه کار می‌کنی؟ گفت: این شیخ بلند شده و نجف آمده است، این قدر شعور ندارد که لااقل در نجف مشروب نخورد! آمده در بازار نجف دارد راه می‌رود تلوتلو می‌خورد! آخر می‌خواستی تلخکی زهرمار کنی ایران زهرمار می‌کردی، چرا آمدی نجف! رفیقش گفت: ساکت! این شخص میرزا جواد آقا است الان درس اخلاق ملاحسین قلی همدانی بوده است و این تأثیر این درس اخلاق است که حالش حال طبیعی نیست؛ این درس اخلاق است و علم اخلاق نیست.

مرحوم شهید مطهری می‌فرمایند: رهبر راحل انقلاب شب‌های پنجشنبه یا چهارشنبه در فیضیه درس اخلاقی داشتند، من که شرکت می‌کردم تا اواسط هفته آینده تأثیرش در من وجود داشت. این درس اخلاق است.

آنچه که برای حوزه‌ها مورد نیاز اول است درس اخلاق است؛ یعنی اینکه یکی بیاید پشت این میز بنشیند و صاحب‌نفس باشد، بتواند جان را صفا بدهد، مخاطب را به خدا نزدیک کند، تغییر رفتاری ایجاد کند و رشد و تکاملی ایجاد کند. این را می‌گوییم درس اخلاق درحالی که ممکن است آن آقا خیلی سواد هم نداشته باشد؛ اما اهل عمل، اهل عشق و اهل محبت بوده است.

ما در این بحث مطلقاً به درس اخلاق کار نداریم؛ زیرا بحث ما در ارتباط با علم اخلاق است.

پس در این بحث پنج عنوان داشتیم و من این پنج عنوان را مختصر توضیحی عرض می‌کنم؛

فلسفه اخلاق یا فرااخلاق علمی است که از مبادی تصویری و تصدیقی اخلاق بحث می‌کند؛ یعنی تصورات و مفاهیمی که در علم اخلاق و جملات اخلاقی به کار می‌رود این‌ها را باید توضیح بدهد و مسائلی را که پرداختن به تصدیقات و جملات اخلاقی متوقف بر آن‌ها است به‌عنوان مبدأ تصدیقی، این‌ها را باید بحث کنیم. بسیار علم مهم، بسیار علم موردتوجه، بسیار علم گسترده‌ای است؛ یعنی بشر فقط در فیزیک، شیمی، ریاضی، موشک نقطه زن و نانو رشد نکرده است؛ بلکه در این‌گونه مباحث هم رشد فراوانی داشته است.

فلسفه اخلاق امروزی یک رشته به‌روز و گسترده است و شخصیت‌های فراوان در دانشگاه‌های فراوان بحث جدی بحث‌های متفاوت مطرح کرده‌اند.

یک بحثش را یک آقایی در ایران چند سال قبل به زبان بومی مطرح کرد و سه سال یا دو سال فضای فرهنگی کشور را به هم ریخت؛ یعنی ده‌ها نقد و نظر در مورد او مطرح شد؛ در پاسخ به او مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) کتاب نوشتند، آیت‌الله لاریجانی کتاب نوشته است، آیت‌الله عطاءالله کریمی کتاب نوشته است و آقای حسین غفاری کتاب نوشتند و بحث مفصلی است که آیا "باید" از "هست" و "نباید" از "نیست" می‌جوشد یا نمی‌جوشد؟ هست و نیست چه ارتباطی با باید و نباید دارد؟ بحث ارزش و بحث‌های دیگر... یک‌یک جمله این مباحث فلسفه اخلاق بود که کشور را سه سال به هم ریخت. بحث، بحث مفصلی است و موردتوجه است.

فلسفه علم اخلاق یعنی یک دانشی که به تعبیر طلبگی ما راجع به رئوس ثمانیه درباره علم اخلاق حرف می‌زند.

علم اخلاق یک علم است و فلسفه علم اخلاق، تاریخچه علم را بررسی می‌کند و تحولات علم و تطور این علم را بررسی می‌کند و هدف از علم اخلاق را به نظاره می‌نشیند، فایده از علم اخلاق را بررسی می‌کند، علمای بزرگ این علم را بررسی می‌کند مثل سایر فلسفه‌های مضاف؛ فلسفه‌های مضاف همان روس‌تمانیه است. یک مقداری حک و اصلاح شده است؛ مثلاً ما در رئوس تمانیه متدولوژی و روش‌شناسی نداشتیم؛ ولی در فلسفه‌های مضاف روش‌شناسی اضافه شده است و گرنه گسترده شدن همان رئوس تمانیه شده فلسفه‌های مضاف و هم اکنون فلسفه علم، فلسفه حقوق و... تا فلسفه سیاست داریم. به این مورد می‌گوییم فلسفه علم اخلاق.

عنوان سوم فلسفه اخلاق را اجمالاً اشاره کردم و فلسفه علم اخلاق را اجمالاً اشاره کردم حال به بیان علم اخلاق نظری می‌پردازم.

علم اخلاق نظری را ما شرقی‌ها یک نگاه به آن داریم و غربی‌ها نگاه دیگری دارند؛ نگاه ما شرقی‌ها به تبع ارسطو این است که علم اخلاق علمی است که بحث می‌کند از رذائل و فضائل به عنوان خُلق؛ خُلق یعنی چه؟ خلق یعنی ملکات آن صفتی که در وجود آدمی چنان راسخ شود که فعل و انفعال از او راحت صورت پذیرد. به این می‌گوییم خُلق یا ملکه در مقابل حال.

از دیدگاه ما علم اخلاق علمی است که بحث می‌کند از آن ملکات حسنه یا سیئه و از آن خلق یا اخلاق یا صفات ثابت در نفس که این صفات یا فضیلت است؛ مانند شجاعت یا رذیلت است؛ مانند جبن یا فضیلت است مانند جود یا رذیلت است مانند بخل و از این صفات و ملکات، رفتار به سهولت صادر می‌شود.

هدف این علم چیست؟ آراستن نفس به اخلاق پسندیده؛ یعنی فضایل و دوری نفس از اخلاق ناپسند؛ یعنی رذائل. طبیعی است این تعریف و فایده مبتنی بر انسان‌شناسی است. ما در نفس‌شناسی فلسفی یا انسان‌شناسی فلسفی اصالت را به روح می‌دهیم و حقیقت آدمی روح او است و باید نسبت به روح آنچه که باید اتفاق بیفتد، اتفاق بیفتد؛ بر اساس آن مبانی که انسان با ملکات خویش انسان است، اتحاد علم و عامل و معلوم، اتحاد عمل و عامل، آن مبانی انسان‌شناسی است که فیلسوف اخلاق اسلامی را به اینجا رسانده است.

در نظر غربی‌ها این محدودیت برداشته شده یعنی چه؟ یعنی از نظر غربی‌ها علم اخلاق لزوماً نیازی نیست بحث کند از خلق، از ملکات، از آن صفات ثابت رذائل و فضایل در نفس. نه! علم اخلاق بحث می‌کند از دو چیز، اول، افعال اختیاری؛ دوم، حالات اختیاری. از ملکات نیز بحث می‌کند نه اینکه نکند؛ ولی هدف‌گذاری‌اش بحث از ملکات نیست؛ بلکه از رفتار است و حال آنکه در علم اخلاق مصطلح ما رفتار اولاً و بالذات اصلاً مورد توجه و عنایت نیست؛ بلکه ملکات مورد توجه و عنایت است. رفتار را به عنوان مقدمه‌ساز ملکات می‌بینند و به عنوان اینکه بر اثر تکرار آنها ملکه ایجاد می‌شود می‌بینند.

رفتار را که می‌فهمیم؛ اما حالت را چه تعریف می‌کنند؟ حالت را می‌گویند یک وضعیتی است در روح آدمی مانند مثلاً ترس یا گرایش به چیزی و لذا است که در دایره علم اخلاق به اصطلاح امروز مغرب‌زمینان گستره علم اخلاق از آنچه که ما در مشرق‌زمین به عنوان علم اخلاق می‌شناختیم و وارث ارسطو در این زمینه بودیم بسی گسترده‌تر است.

موضوع علم اخلاق در اخلاق ما می‌شود ملکات انسانی، فضایل و رذائل یا با تعبیر دقیق‌تر نفس آدمی به اعتبار اتصافش به فضایل و رذائل به عنوان ملکه اما وقتی می‌رویم سراغ علم اخلاق در نظر غربیان موضوع می‌شود حالات اختیاری، افعال اختیاری و این را موضوع دانستند و به دو بخش تقسیم کردند: مفاهیم ارزشی خوب و بد؛ مفاهیم الزامی باید و نباید، وظیفه درست و نادرست، پس معمول در علم اخلاق معمول از این هفت مفهوم بیرون نیست موضوع هم ما می‌گوییم ملکات ولی آن‌ها می‌گویند حالات و افعال اختیاری.

یک بازگشتی من به علم اخلاق خواهم داشت؛ چون هنوز بحث ما در آغاز کار است به عنوان چهارم علم اخلاق عملی پردازم. علم اخلاق عملی همان است که از او امروزه تعبیر می‌کنیم به تعلیم و تربیت یعنی در حقیقت علمی است که از شیوه‌های عملی آراسته شدن به صفات نیکو و پسندیده و زدوده شدن صفات ناپسند صحبت می‌کند در حقیقت علم اخلاق عملی از راه‌های سلوک و وصول به اهداف و مقاصد علم اخلاق نظری بحث می‌کند. دقیقاً مثل تفاوتی که ما بین عرفان نظری و عرفان عملی می‌بینیم. بین عرفان نظری و عرفان عملی تفاوت است. نماد عرفان نظری تمهید القواعد و فصوص الحکم و مصباح‌الأنس است و نماد عرفان عملی منازل‌السائرين است پس دو مقوله است در یکی مبانی و جهان‌بینی عارف بررسی می‌شود و در یکی بر اساس آن جهان‌بینی کیفیت رسیدن به آنچه که در علم عرفان نظری گفته شده است مورد توجه قرار می‌گیرد، می‌شود سیروس‌سلوک عملی.

ما در اخلاق علمی از نظر علمی شیوه‌های رسیدن به اهداف اخلاق علمی را بررسی می‌کنیم. البته در عرفان نظری

و عرفان عملی معمولاً از هم جدا است؛ ولی در اخلاق این گونه نیست و معمولاً علمای اخلاقی مسلمان این دو را درهم تنیده بحث کردند؛ یعنی شما سری به جامع السعادات بزنید این دو درهم تنیده بحث شده یا به معراج السعاده سر بزنید این دو درهم تنیده بحث شده است؛ یعنی خیلی علم اخلاق نظری و علم اخلاق عملی را از هم جدا نکرده‌اند.

تا اینجا پنج عنوان را اجمالاً توضیح دادم یعنی گفتیم فلسفه اخلاق، فلسفه علم اخلاق، علم اخلاق نظری، علم اخلاق عملی و درس اخلاق.

ما در این بحث با عنوان سوم کار داریم؛ یعنی با علم اخلاق نظری کار داریم و این را می‌خواهیم در موردش سخن بگوییم.

در گذشته دور، تمام دانش‌های برهانی را یعنی دانش‌هایی که به معنای درست کلمه برهان در آنها قابل اجرا بوده به حکمت نام می‌نهادند. پسوند هم نداشتیم و بعدها آمدند برای آن پسوند حکمت بالمعنی الاعم یعنی تمام دانش‌هایی که در آن دانش‌ها برهان به معنی صحیح کلمه قابل اجرا بوده است. نماد برهان چیست؟ منطق خواندیم که نماد برهان یک جمله است؛ یعنی نماد کل منطق یک جمله است چون در منطق بخش تصورات مقدمه بخش تصدیقات است و بخش تصدیقات گل سرسبدهش برهان است و برهان نمادش یک جمله است و همه منطق در یک جمله خلاصه می‌شود: الف ب است؛ ب ج است در نتیجه الف ج است.

تمام منطق همین است و این زبان مشترک انسانی است و این را از انسان بگیری در جنگل زندگی می‌کند و در جامعه حیوانی است نه جامعه انسانی!

علوم که این مسئله در آنها به معنای درست جاری بوده است؛ یعنی الف ب است؛ ب ج است پس الف ج است این را می‌گفتیم حکمت.

حکمت را به دو بخش تقسیم می‌کردیم: حکمت نظری و حکمت عملی؛ حکمت نظری یافتن آنچه که هست و آن گونه که هست و حکمت عملی ساختن آنچه که بایسته است و شایسته است، می‌باشد.

حکمت نظری را سه بخش می‌کردند: الهیات؛ ریاضیات و طبیعیات. حکمت عملی را نیز سه بخش می‌کردند: اخلاق شخصی؛ تدبیر منزل؛ سیاست مُدُن.

اخلاقی که ما داریم در موردش بحث می‌کنیم یکی از این شش مورد بوده است؛ یعنی حکمت نظری؛ الهی، ریاضی و طبیعی که خود ریاضی چهار بخش داشته است که یک بخشش موسیقی است و مراد موسیقی علمی است. حکمت عملی سه بخش داشته است؛ اخلاق شخصی، تدبیر خانواده یا تدبیر منزل و سیاست مدن یا روابط بین‌الملل.

اخلاقی که الان در موردش بحث می‌کنیم مورد چهارم است؛ یعنی آن اخلاق شخصی؛ یعنی جناب سقراط که پدر فلسفه اخلاق و اخلاق به حساب می‌آید، جناب افلاطون شاگرد برجسته او و جناب ارسطو شاگرد برجسته افلاطون، اینها اخلاق را در همین بحث چهارم یعنی اخلاق شخصی مطرح می‌کردند.

اسلام وقتی گسترده شد نسبت به دانش‌هایی که با آنها روبرو شد چند جور برخورد دارد. یکی از برخوردها این بود که اگر دانش، دانشی بود که می‌دید دارای اسلوب و روی اساس است و فقط ویرایش لازم دارد این کار را می‌کرد؛ یعنی دانش را در خود جذب می‌کرد و خروجی بیرون می‌داد.

در ارتباط با اخلاق، اسلام و علمای اسلامی این کار را کردند؛ یعنی چه؟ یعنی وقتی روبرو شدند با اخلاق ارسطویی دیدند اخلاق ارسطویی مبنا دارد، فکر پشتوانه آن است و اسلوب دارد و بر اساس این اسلوب و مبنا قابل قبول است و با دین نه تنها در تعارض نیست؛ بلکه دین مؤیدات و شواهدی نسبت به او دارد؛ لذا این را پذیرفتند، گسترده کردند و ویرایش کردند و تکامل بخشیدند؛ لذا بدون شک پدر اخلاق اسلامی اخلاق ارسطویی است و همچنین بدون شک پدر فلسفه اسلامی، فلسفه ارسطویی است و منافاتی هم ندارد.

البته پدر فیزیک فعلی فیزیک ارسطویی است در این نیز شکی نیست لکن آن قدر فیزیک فعلی جلو رفته و فیزیک نیوتونی جلو رفته است که اگر ارسطو سر از خاک بردارد باورش نمی‌شود این فیزیک ادامه فیزیک او است. پدر اخلاق اسلامی نیز اخلاق ارسطویی است البته در ساختار اخلاق به اندازه فیزیک تغییر نکرده است؛ یعنی الان اگر ارسطو سر از خاک بردارد یک نگاه به جامع السعادات بکند می‌گوید نه این همان اخلاق خود من است.

اگر یادتان باشد یک نکته‌ای ما عرض کردیم که اخلاق زیرمجموعه حکمت است و حکمت علم برهانی است و لذا ماندگار شده است؛ یعنی ارسطو آمده کاری که کرده کشف بوده نه خلق و ایجاد. کاری که ارسطو در منطق کرد، چه کار بود؟

«ألفه الحکیم رسطاليس» میراث ذی القرنین القدیس ۴»

ارسطو در منطق چه کرد؟ ما یک اختراع داریم و یک اکتشاف؛ بین این دو فرق است و ارسطو در منطق اختراع

ندارد؛ بلکه اکتشاف دارد؛ یعنی چه؟ یعنی بررسی کرده که بشر آنگاه که می‌اندیشد، اگر درست بیندیشد در این قالب‌های منطقی می‌اندیشد و این را کشف کرده است. نظیر کاری که خلیل بن احمد فراهیدی مؤسس علم عروض کرد که بررسی کرد و گفت که عرب آنگاه که شعر می‌گوید در این هفده بحر شعر می‌گوید پس چیزی نساخت؛ بلکه کشف کرد؛ یعنی یک واقعیت موجود را کشف کرد.

ارسطو در منطق کاشف است نه مخترع! گفت انسان آنگاه که می‌اندیشد اگر درست بیندیشد در این قالب‌ها می‌اندیشد که یا شکل اول است یا شکل دوم است یا شکل سوم است یا شکل چهارم است یا قیاس اقترانی یا قیاس استثنایی است یا خَلَف است یا افتراض است. کشف کرد و بعد این مکشوف را طبقه‌بندی و دسته‌بندی کرد دقیقاً این کار را ارسطو در اخلاق نیز کرده است. می‌گوید: انسان نفسی دارد، این نفس قوایی دارد، این قوا محرک‌اند و این تحریک وقتی به سمت فضائل و رذائل می‌رود باید از سیستم عدالت پیروی کند. عدالت یعنی حد وسط و حد وسط دو طرف افراط و تفریط دارد و طرف افراط و تفریط را مشخص کرد و این شد اخلاق ارسطویی. مسلمانان و علمای مسلمان وقتی برخورد کردند با این اخلاق، دیدند درست است؛ یعنی قابل پذیرش است اولاً علم برهانی است و گذشته از اینکه برهان پشتیبان اوست، دیدند با مبانی اسلامی هم سازگار است.

یک اختلافی هست که گذشتگان مثل ارسطو، افلاطون و فیثاغورس شخصیتشان چیست؟ دو نظر بسیار متفاوت وجود دارد؛ بعضی معتقدند از انبیاء بودند؛ چون با اسامی یونانی خوانده می‌شدند، نبوتشان مجهول ماند؛ بعضی معتقدند نه تنها از انبیاء نبودند حتی توحید را هم به آن نرسیده بودند، گرچه مبدأ و خدا را قبول دارند؛ اما اهل توحید نیستند.

آنچه که قابل توجه است این است که در برخی از دریافت‌های عرفانی قرن اخیر مثل آنچه که مرحوم حاج سید محمدحسن الهی تبریزی در تبریز با شاگردشان مرحوم ادیب‌العلماء داشتند و روح افلاطون و ارسطو را احضار می‌کردند، این گزارش‌ها، گزارش‌هایی است که الهی بودن آن شخصیت‌ها را تأیید می‌کند و اینکه اهل توحید بودند و اهل معرفت بودند به‌رحال آنچه که مهم است این است که علمای ما با اخلاق ارسطویی برخوردی این‌چنین داشته‌اند. اصول و مبانی و ساختار را پذیرفتند؛ ولی ویرایش، تکمیل و تصحیح کردند و نقاط ضعفش را کنار گذاشتند و به نقاط قوتش پرداختند.

در اخلاق اسلامی کتاب معیار را جامع‌السعادات می‌دانیم؛ به تعبیر علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در مختصرات کتاب طهارة الأعراف ابن مسکویه و در متوسطات کتاب جامع‌السعادات مرحوم نراقی و در مطولات کتاب احیاء العلوم و یا المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء که تهذیب کتاب قبلی است و نویسنده آن مرحوم فیض است. این سه کتاب معیارند و بین این سه کتاب، کتابی که می‌تواند معیار اخلاق اسلامی باشد، کتاب جامع‌السعادات است.

مرحوم علامه حسینی طهرانی (اعلی الله مقامه) می‌فرمودند: «من در نجف یک دور این کتاب را بادقت خواندم.» رهبر راحل انقلاب نیز به این کتاب بسیار اعتقاد داشت.

اگر عزیزان دقت کرده باشند در مقدمه این کتاب که مرحوم مظفر نوشته است آمده است: دو چیز زمینه‌ساز نگارش کتاب جامع‌السعادات شد: «الأول طغیان التصوف من جهة وطغیان التفکک الأخلاقی عند العامة من جهة أخرى وأنهما هما اللذان أوجها إلى أن يرشد الناس إلى الاعتدال في السلوك الأخلاقی المستقى من منابعه الشرعية ۵؛» یکی اینکه تصوف طغیان کرده بود و باید کنترل می‌شد؛ دوم اینکه در جامعه اسلامی ناهنجاری‌های اخلاقی زیاد شده بود پس این دو باعث شد مرحوم علامه میرزا مهدی نراقی دست به قلم ببرد و این کتاب را بنویسد.

اگر کتاب را با دقت بنگریم درمی‌یابیم که از اول تا آخر بر اساس نظریه وسط و طرف پایه‌ریزی شده است البته با اینکه کتاب، کتاب معیار است؛ ولی نقاط قوت و ضعفی دارد. مدت‌ها قبل (شاید بیست سال قبل) کتاب جامع‌السعادات را برداشتم و در یک جدولی پیاده کردم تا در حقیقت نموداری از آن داشته باشم.

کتاب جامع‌السعادات یک مقدمه و سه باب دارد؛ در مقدمه سیزده فصل داریم؛ عناوین فصول را بیان می‌کنیم؛ «انقسام حقیقت الانسان و حالاته بالاعتبار؛ تجرد النفس و بقائها؛ تلذذ النفس و تعامها؛ فضائل الاخلاق و رذائلها؛ الاخلاق الذميمة تجب عن الفضائل؛ العمل نفس الجزاء؛» ما این مورد آخر را در اخلاق ارسطویی نداریم و نظر ماست. برخورد علمای مسلمان با اخلاق ارسطویی برخورد منفعلانه محض نیست، فعل و انفعال با هم است و ویرایش، تصحیح و تکمیل می‌کنند.

«تأثیر المزاج علی الاخلاق؛ تأثیر التریبة علی الاخلاق؛ شرف علم الاخلاق لشرف موضوعه و غایته؛ تعریف النفس و اسمائها و قواها الاربع؛ الاقوال فی الخیر و السعادة و التوفیق بینهما؛ لا تحصل السعادة الا باصلاح جميع صفات و القوی

دائماً بازاء كل واحدة من القوى الاربع لذة و ألم.» این سیزده عنوان در باب اول است.

در باب دوم ایشان آمده است اقسام اخلاق را بررسی کرده که پنج فصل دارد، اجناس «الفضائل الاربع؛ والاقوال في حقيقة العدالة؛» عدالت یعنی چه؟ «تحقیق الوسط والطرف؛» که نظریه ارسطو است، «الفرق بين الرذيلة والفضيلة؛ العدالة اشرف الفضائل.» این موارد عناوین باب دوم است.

باب سوم تازه شروع در علم اخلاق است و قبلی‌ها همه مقدمه بود. چرا آن مقدمات گفته شد؟ چون می‌خواهد ویرایش بشود، در اخلاق ارسطویی اگر آن مقدمات دانسته نشود این ویرایش صورت نمی‌گیرد. «الباب الثالث في الفضائل والرذائل»، یک مقدمه و چهار مقام دارد. در مقدمه، چهار فصل دارد، مقام اول «في القوة العاقلة؛» مقام دوم «في القوة الغضبية؛» مقام سومش «في القوة الشهوية؛» مقام چهارمش ترکیبی است، آنچه به همه قوای سه گانه مرتبط است.

در مقام اول پنج بحث دارد، جهل مرکب؛ شک و حیرت؛ شرک؛ خواطر نفسانی؛ مکر و حیل. در مقام دوم بیست و یک فصل دارد، بحث «قوه غضبية؛ خوف؛ صغر النفس؛ دنائة الهمة؛ عدم الغيرة والحمية؛ العجلة» تا آخر. در مقام سوم که قوه شهویه است، یازده فصل دارد؛ «حب الدنيا؛ حب المال؛ الغنا؛ الحرص؛ الطمع؛ البخل و...»

چیزی که حالا مهم است این است که مرحوم نراقی تلاش کرده کاملاً مبانی اسلامی را بیاورد در اخلاق ارسطویی بگنجاند؛ مثلاً به بخل که رسیده است می‌گوید: علاج بخل انفاق است، اگر بخیلی و می‌خواهی بخل برطرف بشود به ضدش عمل کن و اهل انفاق باش. می‌گوید انفاق یا واجب است یا مستحب؛ به واجب می‌رسد، زکات، خمس، نفقه العیال را بحث می‌کند. به مستحب می‌رسد، صدقه، هدیه، ضیافت، حق معلوم، قرض، «انذار المعسر، وجوه الإعانات، البذل وقایة، الخیرات الجارية؛» یعنی چه؟ یعنی هیچ‌کدام از اینها شاید در اخلاق ارسطویی مطرح نیست؛ لذا اخلاق اسلامی گرچه پدر بزرگش اخلاق ارسطویی است؛ ولی نسبت به اخلاق ارسطویی فعال است و منفعل نیست.

در مقام چهارم ایشان سی و چهار عنوان دارد که در این سی و چهار عنوان انسان دقت می‌کند بسیار از آن باز برمی‌گردد به مباحث دینی؛ مثلاً آخرین عنوان فسق است. فسق از رذائل ترکیبی است، نه فقط به قوه شهویه مربوط است، نه فقط به قوه غضبیه مربوط است و نه فقط به قوه عاقله مربوط است. به فسق که می‌رسد می‌گوید ضدش اطاعت است. حالا می‌آید از مواردی بحث می‌کند؛ مانند صلاة، طهاره، ذکر و دعا، تلاوة القرآن، صوم، حج و زیارة المشاهد این‌ها را ما در اخلاق ارسطویی نداریم.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند: من نراقیین را، هم احمد و هم مهدی را انسان کامل می‌دانم. بنده یک جلسه عصر خدمت مرحوم علامه حسینی طهرانی بودم، ایشان به مناسبت این داستان را فرمودند که مرحوم بحر العلوم در نجف بود و مولی مهدی نراقی آمده بود ایران؛ نراق روستایی اطراف کاشان است و آنجا رفته بود.

در قدیم و جب‌به‌وجب کشور، مجتهدین و بزرگان بودند الان خلوت شده است و در شهرهای بزرگ نیز مجتهد کم است.

مرحوم ملا مهدی نراقی نامه‌ای نوشت به مرحوم بحر العلوم و در آن شعری نوشت:

«ألا قل لسكان ذاك الحمى هنيئاً الكرم في الجنان الخلود»

«أفيضوا علينا من الماء فيضا فنحن عطاش وانتم ورود»

گفت: شما نجف هستید (زیرا مرحوم بحر العلوم نجف زندگی می‌کرد) گوارای شما باد که کنار قبر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) هستید ما اینجا تشنه‌ایم و گوشه ایران افتادیم مقداری بر ما ببارید و فیض بریزید. مرحوم بحر العلوم جواب دادند: مرحوم ملا مهدی نراقی دو بیت سرودند و ایشان سه بیت پاسخ دادند:

«ألا قل لمولى يري من بعيد جمال الحبيب بعين الشهود»

«لك الفضل من غائب شاهد على شاهد غائب بالصدود»

«فنحن على الماء نشكو الظماء وانتم على بعدكم بالورود»

گفت: ما تشنه‌ایم کنار دریا و شما با اینکه دور هستید؛ ولی سیراب می‌باشید. مرحوم علامه حسینی طهرانی می‌فرمودند: این شعر نشان می‌دهد که مرحوم بحر العلوم به مرحوم ملا مهدی نراقی معجب بوده است. خیلی شعر عجیبی است:

«فنحن على الماء نشكو الظماء» و انتم على بعدكم بالورود»

ما تشنه‌ایم ولی شما با اینکه دورید در این دریا شناورید و سیراب هستید. به‌رحال آنچه که در نظریه ارسطو و به‌تبع در نظریه اخلاق اسلامی مطرح است این است که ارسطوییان نگاهشان این است: هر فعل اختیاری، هر هنر، هر تجسس علمی رو به‌سوی خیری دارد، پس خیر آن است که همه چیز به‌سوی او گرایش دارد. انسان چون فرصت ندارد و خیرها متعدد است باید به‌سوی خیر اعلی رو بیاورد و خیر اعلی خیری است که فی‌حد ذاته مطلوب است و مقدمه چیز دیگری نیست. ارسطو می‌گوید آن خیر اعلایی که انسان باید به دنبال او باشد و او چیز است که فی‌حد ذاته مطلوب است و مقدمه چیز دیگری نیست، چیست؟ می‌گوید: «سعادت».

مستحضرید امروزه در فلسفه اخلاق ما لذت‌گرایان، سودگرایان، و وظیفه‌گرایان و... را داریم، انواع مختلف دارند. یکی می‌گوید آن خیر اعلی لذت است و برو دنبال لذت خود. معمولاً هم لذت را لذت شخصی معنا می‌کنند. یکی می‌گوید: خیر اعلی سود است پس برو دنبال سود خودت و باز معمولاً سود را به‌صورت سود شخصی معنا می‌کنند. یکی می‌گوید: خیر اعلی وظیفه است. پس این‌ها مبانی‌شان اختلاف دارد.

ارسطو می‌گوید: انسان هر فعل اختیاری‌اش خیرگرا است و خیر چیزی است که امور به‌سوی او گرایش دارد. خیرها متعدد است و انسان باید دنبال خیر اعلی باشد و خیر اعلی چیزی جز سعادت نیست. علامه طباطبایی می‌گوید: درست گفته است و اسلام نیز همین را می‌گوید. «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا إِلَّا لَمَاعُ الْغُرُورِ ۷» لذا وقتی انسان وارد بهشت می‌شود که ان‌شاءالله می‌شود، می‌گوید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ۸». آنجا تازه می‌شود «أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ».

مرحوم علامه حسینی طهرانی می‌فرمودند: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یک جا فرمودند: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ۹»، وقتی شمشیر آمد به فرق وصی رسول خدا (علیهما الصلوة والسلام) اصابت کرد، وقتی امضای آخر آمد و وعده

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) محقق شد؛ چون «الْأَعْمَالُ بِحَوَائِمِهَا ۱۰»، لذا اخلاق ارسطویی و به‌تبع اخلاق اسلامی نه لذت‌گرا است، نه سودگرا است، نه وظیفه‌گرا است؛ بلکه سعادت محور است.

به این مطلب ارسطو اکتفا نکرده است و می‌گوید: سعادت در چه متجلی است؟ می‌گوید: سعادت در حد وسط و اعتدال متجلی است. اگر انسان بتواند به عدالت برسد (به معنای عامش) و عدالت به یک معنا اسم مصدر اعتدال است از نظر معنایی به لغت کار ندارم! مولود اعتدال عدالت است، اگر انسان به اعتدال و عدالت رسید یا به حد وسط رسید و از افراط و تفریط دور شد و به تعبیر قرآن امت وسط شد ۱۱ و اگر امت وسط شد این انسان سعادت‌مند است.

ارسطو می‌گوید: حد وسط را بیش از یک چیز نیست! اگر برگردان کنیم به زبان قرآنی مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: صراط مستقیم یکی بیش نیست! صراط مستقیم یکی است، بزرگراه هم هست؛ یعنی دوربرگردان ندارد، چهارراه ندارد، چراغ‌قرمز ندارد. یا درونش می‌افتی و میری تا آخر یا نمی‌افتی و در سُبُل گیر می‌کنی! صراط مستقیم یکی است. ارسطو می‌گوید: حد وسط یکی است و هر چیزی غیر از حد وسط خطاست و انسان باید تلاش کند هرچه می‌تواند خودش را به حد وسط نزدیک کند.

روایات خوف و رجاء را که می‌دیدم روایات فراوانی دارد. می‌گوید مؤمن باید به‌اندازه خردلی خوفش بر رجایش زیاد نشود و به‌اندازه خردلی هم رجایش بر خوفش زیاد نشود؛ بین الخوف و الرجاء! بین بیم و امید باشد ۱۲. در این زمینه متعدد روایت داریم؛ یعنی باید در این حد وسط بماند، اگر رجاء زیاد بشود از عمل می‌ماند و اگر خوف زیاد بشود به یأس می‌کشد اگر به یأس منجر شد باز از عمل می‌ماند و می‌گوید بالاتر از سیاهی رنگی نیست.

علم اخلاق ضرورتش که عنوان بحث ما نیز هست، از کجا به دست می‌آید؟ ضرورت هر چیزی بر اساس نتایج، آثار و کارکردهایش به دست می‌آید.

ده مطلب یادداشت کردم که به نظرم اگر به این ده مطلب دقت کنیم بحث ضرورت اخلاق را می‌فهمیم. در این نگاه به‌خصوص علم الاخلاق نظر ندارم؛ بلکه اخلاق را به‌صورت کلی‌تر دیدم.

اول، تأکیدی است که قرآن کریم بر تزکیه دارد و گاهی تزکیه را بر تعلیم مقدم می‌دارد؛ در آیه‌ای که در

صدر سخن قرائت کردم این چنین بود: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ ۱۳» پرورش مقدم بر آموزش است. تزکیه همان اخلاقی زیستن است؛

دوم، دستیابی به هدف بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ روایتی که در صدر سخن قرائت کردم: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ۱۴».

سوم، رکن زندگی انسان مَدَنِيَّت است؛ انسان مَدَنِيٌّ بالطبع است، گرچه علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) مخالف است؛ ولی مشهور این است. رکن مَدَنِيَّت نیز اخلاق است یعنی شما اخلاق را از بشر بگیرید تمدن را از دست دادید و تمدن را از انسان بگیرید فصل ممیز انسانیت رفته است؛ زیرا ما در حیوانات تمدن نداریم. در نزدیک ترین حیوانات به انسان نیز تمدن نداریم. پس رکن رکین زندگی انسانی مَدَنِيَّت و تمدن است و رکن رکین تمدن اخلاق است؛

چهارم، ارتباط تنگاتنگ اخلاق و دین من نمونه‌هایی را عرض کنم اهل تحقیق هستید و خودتان می‌توانید باقی‌اش را در بیاورید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ، لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ ۱۵». هر دو تعبیر را داریم. در آن تعبیر مشهور فرمود: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكُذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَهُ ۱۶». اگر انسان دروغ را چه شوخی و چه جدی آن را ترک نکند طعم ایمان را نمی‌چشد؛

پنجم، اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند افضل اعمال قربی است؛ این را از کجا می‌فهمیم؟

{أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام)} فرمود: {حُسْنُ الْخَلْقِ خَيْرٌ قَرِينٍ.}.

{وَعَنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِينَ حُسْنُ خُلُقِهِ ۱۷}، عنوان یعنی سربرگ و بالای بالای {نامه عمل مؤمن حسن خلق است}؛

منافاتی هم ندارد با روایت {عَنْ أَنَسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «عَنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِينَ حُبُّ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱۸»}. بحثی دارد در اینکه دلیل عدم منافات چیست؟ راجع به عنوان صحیفه مؤمن پنج تعبیر داریم؛ به نظر ما قابل جمع است.

ششم، نخ تسبیح ارتباط انسان‌ها با یکدیگر از هر دین و ملتی است؛ ادیان که یکی نمی‌شوند، ان‌شاءالله زمان امام‌زمان (علیه السلام) ادیان و مذاهب یکی می‌شود؛ ولی تا وقتی هستیم باید با هم زندگی کنیم. در مقام نظر "برهان"، در مقام عمل "اخلاق"؛ این دو را از دست بشر بگیریم، رفتیم داخل جنگل زندگی می‌کنیم. اخلاق انسانی نخ تسبیح ارتباط آدمیان با یکدیگر است؛

هفتم، با اخلاق، زینت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستیم؛ «كُونُوا النَّازِعِينَ وَلَا تَكُونُوا عَلَيَانَا شِينًا قُولُوا

لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكَلِمَاتُكُمْ عَنِ الْفُضُولِ وَقَبِيحِ الْقَوْلِ ۱۹». ذیل این روایت ببینید آنچه که ذکر شده

به‌عنوان مصداق مصادیق اخلاقی است؛

هشتم، شبیه‌ترین شدن به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

{«أَلَا أَحْبَبُكُمْ؟ بِأَشْبَهِكُمْ بِي؟»}

{قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: {أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا} وَ{أَيُّكُمْ كَتَفًا} وَأَبْرُكُمْ بِقَرَابَتِهِ وَأَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَخْوَانِهِ فِي دِينِهِ وَأَصْبَرُكُمْ عَلَى

الْحَقِّ وَأَطْمَكُمُ لِلْعَيْطِ وَأَحْسَنُكُمْ عَفْوًا وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِذَا فَافَى الرِّضَا وَالْغَضَبِ ۲۰}». چه کسی از همه به من

شبیه‌تر است؟ هر کسی حسن خلقش بیشتر است و اخلاقش بهتر است؛

نهم، این را یک‌ذره باید دقت کنید، اخلاق به فقه عمق‌بخشی می‌کند و به اعتقادات امتدادبخشی می‌کند؛ ما دین را از گذشته سه بخش می‌کردیم، اعتقادات، اخلاقیات و فروع عملی و فقه. این وسط اخلاق کارش چه بود؟ اخلاق

می‌آید امتدادبخشی می‌کند به اعتقادات و عمق‌بخشی می‌کند به فقه، فقه بدون اخلاق مریض و ناقص است.

جمع طلبگی است به‌جایی هم بر نمی‌خورد! اینجا می‌شود بعضی از حرف‌ها را زدا! از وقتی دین ما شد فقه فقط و فقه ما شد احکام الزامی فقط، کثیری از بخش‌های دین خفت و جامعه ضرر کرد. تا رسیدیم به احکام غیر الزامی رفتیم سراغ تسامح در ادله سنن. در غیر الزامی رفتیم سراغ اینکه در این‌گونه مباحث سند لازم نیست دیده شود

یعنی بحث به یک معنا بازاری شد. دین یک سیستم به هم پیوسته است. اگر دینی را به یک بخشش چسبیدید، می شود مثل تنیس بازها، می گویند تنیس بازها دست تخصصی آنها از همه جای بدنشان گنده تر است. عمده این دست کار کرده و باقی بدن کار نکرده است. چند کتاب در تراز جواهر الکلام در عرفان داریم؟ چند کتاب در تراز جواهر الکلام در اخلاق داریم؟ یعنی بحث اجتهادی داشته باشد، یعنی آیات و روایات بیاید در مباحث اخلاقی بحث اجتهادی بشود. بر همین نظریه ارسطو چند بحث اجتهادی به نوع اجتهاد جواهری شده است؟ اگر بخواهیم امتداد ببخشیم به اعتقادات و عمق ببخشیم به فقه و احکام عملی، کار اخلاق است.

دهم، (آخرین بحث را عرض بکنم) اگر بخواهیم اهمیت اخلاق را در نظر بگیریم پرتکرارترین واژگان در همه زبانها واژگان اخلاقی است و زبان نماد تفکر یک ملت است. واژگانی مانند خوب، بد، درست، نادرست، باید، نباید، ارزش و بی ارزش شما اینها را از یک زبان بگیرید پنجاه یا شصت درصد زبان از بین می رود، این نشان می دهد چقدر ما با اخلاق کار داریم! هیچ منافاتی ندارد اگر ما در صدد این هستیم که با درس اخلاق خودمان را رشد بدهیم و علم اخلاق را نیز به عنوان یک علم به خوبی بدانیم مخصوصاً با توجه به اینکه امروزه چه بخواهیم و چه نخواهیم دانشگاهها، مراکز علمی و دپارتمانهای فراوان در این زمینه دارند کار می کنند و فعالاند و منتظر رشد ما هم نمی مانند و کارشان را انجام می دهند و رشد می کنند و در نهایت فکر جامعه ما را می گیرند.

من یک نکته را عرض بکنم خدمتتان، ما یک سری طلبه داریم که به مسیر طلبگی آمده اند. چرا طلبه شده است؟ کسی روی او تأثیرگذاری کرده است. چه کسی روی این آقا تأثیرگذاری کرده است؟ بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم که شاگرد شاگرد پروفیسور هانری کُربن ۲۱ آثاری دارد آن آثار به فارسی ترجمه شده سپس آن ترجمه در دانشگاه ما تدریس شده و آن تدریس باعث شده این دانشجو گفته است من باید بروم حوزه درس بخوانم! در صورتی که حرفهای خوب هانری کربن سخنان علامه طباطبایی (رحمت الله علیه) است؛ ولی نتوانستیم مباحثمان را به گونه ای ارائه کنیم که در کنار ثبوت و جذابیت ثبوتی، جذابیت اثباتی هم داشته باشد.

در بحث اخلاق نیز همین است، باید علم اخلاق را بدانیم، بفهمیم، یاد بگیریم و به عنوان یکی از علوم ارائه کنیم. من یک نکته را عرض بکنم شاید یک جلسه دیگری مستقلاً نیاز داشته باشد آنچه که در ارتباط با اخلاق اسلامی گفتیم قرائت مشهور است. در زمانه ما حضرت آیت الله علامه مصباح یزدی و برخی دیگر از عزیزان قرائت دیگری از اخلاق اسلامی دارند و می گویند: اخلاق اسلامی را باید بر اساس ارتباطات بچینیم نه بر اساس قوای آدمی. این می شود باز برگه نمودار «رابطه الانسان الاخلاق الفردی مع نفسه، مع غیره، مع سایر المخلوقات، مع الله تعالی، مع سایر المخلوقات المشارکین فی النوع، مع غیر المشارکین فی النوع، المشارکین فی النوع لهم خصوصية، الدین، المذهب، القرابة، العلم و...»

این خودش یک بحثی است که این نگاه جدید در بحث اخلاق قابل پذیرش است یا نه؟ و چقدر قابل دفاع است. یک نظریه سوم که نظریه ترکیبی است؛ یعنی باید بین آن قرائت قبل و این قرائت جدید به صورت ترکیبی عمل کرد. این نیز خودش بحث مفصلی دارد. زیاده گویی کردم و عذرخواهی می کنم.

من خدمت عزیزانی که بنده را دعوت کردند برای صحبت، گفتم طلبه ها درس اخلاق می خواهند که من اهلش نیستم پس ما علم اخلاق می گوئیم که خب خیلی معلوم نیست طرفی از آن بسته بشود.

ببخشید به هر حال زیاده گویی شد «صلو علی محمد و آل محمد».

دبیر جلسه:

خیلی ممنون از بیاناتتان، حضار چند سؤال پرسیدند. یکی در رابطه با سیر مطالعاتی اخلاق، همین علم اخلاق، هم در کتبش و هم در هنگام شروعش و درساً و بحثاً چگونه باید باشد؟

یک سؤال دیگری که پرسیدند شاید به این مطلب برگردد اینکه مرحوم ملاحسین قلی همدانی نقل شده که کتاب کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء تألیف مرحوم محمدحسن قزوینی را بر جامع السعادات به عنوان کتاب درسی ترجیح می دادند.

پاسخ استاد:

در ارتباط با مباحث فلسفه اخلاق فعلاً بهترین کتابی که در سطح شما می تواند مطرح باشد این کتابی که من با خودم آوردم است. "فلسفه اخلاق" نوشته حجت الاسلام والمسلمین مجتبی مصباح پسر حضرت آیت الله علامه

مصباح یزدی تقریباً فعلاً در سطح شما روان‌ترین و جامع‌ترین کتاب این کتاب است؛ یعنی خیلی می‌تواند دستتان را بگیرد تا نسبت به مباحث فلسفه اخلاق بتوانید یک گامی بردارید. این کتاب از کتاب‌های طرح ولایت است که برای دانشجویهای نخبه و بسیجی تدریس می‌شده است. در ارتباط با علم اخلاق همان‌طور که اعتقاد خودم را عرض کردم در قدیم، طلاب برای علم اخلاق وقتی شروع می‌کردند از آداب‌المتعلمین شروع می‌کردند بعد از آداب‌المتعلمین، منیه‌المیرید را می‌خواندند و بعد از منیه‌المیرید، معراج‌السعادة می‌شد کتاب دم‌دستی‌شان و قدیمی‌ها اصطلاحشان این بود می‌گفتند معراج‌السعادة کتاب بالینی است؛ یعنی شب باید کنار متکای طلبه باشد و شبی دو صفحه‌ای بخواند. بعد از آن می‌آمدند سراغ جامع‌السعادات و با جامع‌السعادات مأنوس بودند و بعد از آن نوبت می‌رسید به المحجۀ البیضاء.

من راجع به المحجۀ البیضاء نظرم را گفتم که المحجۀ البیضاء چهل کتاب در یک کتاب است. ترجمه نیز شده است با نام "راه روشن" و انصاف این است که ما در جهان اسلام در تقریر مباحث اخلاقی به‌مانند غزالی نداریم. حضرت آیت‌الله سید عزالدین حسینی زنجانی (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند: قلمش سحار است. این نکته درست است. غزالی برترین اخلاق‌نویس علمای اسلامی ما است و لذا آن‌قدر این کتاب ارزشمند بود که علمای ما دیدند این را نمی‌شود نادیده گرفت و لذا مرحوم فیض آمده احیاء‌العلوم را به نام المحجۀ البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تهذیب کرده است.

حضرت آیت‌الله سید عزالدین حسینی زنجانی (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند: مرحوم فیض آمده احیاء‌العلوم را غربال کرده است؛ اما هنوز نیاز به یک الک دیگر مانده است.

این مطلب درست است که غربال شده لکن الک نشده؛ یعنی اگر کسی بخواهد یک کار عظیمی روی اخلاق بکند باید المحجۀ البیضاء فیض را غربال و دومرتبه الک کند. در بحث علم اخلاق به نظر من اینها کافی است البته کیمیای سعادت نیز هست و همچنین کتاب‌های دیگر هست؛ کتاب‌های اخلاقی که اخیراً نوشته شده است نیز قابل‌استفاده است. منتها در علم اخلاق عمده کتب اصلی همین موارد است که خدمتان عرض کردم.

آن مطلبی که از مرحوم ملا حسینقلی همدانی نقل شد را من نشنیدم و اولین بار دارم می‌شنوم، اگر نقل معتبر باشد نظر مرحوم ملا حسینقلی همدانی ارزشمند است ولی مستحضرید که مرحوم همدانی در این نظر متفرد هستند و شاید نظرشان نظر مشهور نیست. مشهور کتاب معیار اخلاق اسلامی شیعی را جامع‌السعادات می‌دانند.

می‌دانید که اخلاق اسلامی به تدریج به عرفان نزدیک شده است و از عرفان تأثیر پذیرفت در حدی که اخیراً طرح جدیدی جناب {آیت‌الله} یزدان‌پناه ارائه کردند به‌عنوان اخلاق عرفانی که خود این طرح و احیاناً نقدها و تأییدهایی که می‌تواند داشته باشد شاید یک جلسه نیاز داشته باشد و این مطلب یک طرح جدیدی است که حوزه قم فعلاً دارد روی آن کار می‌کند. من چون کتاب کشف‌الغطاء عن وجوه مراسم‌الاهتداء را ندیدم و ندارم، نمی‌توانم اصلاً ارزش‌گذاری کنم.

دبیر جلسه:

پرسیدند که با این بیان، اخلاق تسبیح تمدن است پس با توجه به این نکته فضای غرب که پیشرفت‌هایی در فضای تمدنی داشتند چگونه با این فضای اخلاقی‌شان جمع می‌شود؟

پاسخ استاد:

اولاً خود آنها هم بسیار به نظر خودشان تلاش دارند که اخلاقی عمل بکنند؛ ولی چون حاکمان سیاست‌مداران‌اند و متخلقان به تعبیر جناب فارابی: اگر رئیس دولت یک فرد حکیم بود ما با یک دولت مواجهیم اما اگر رئیس دولت شد مأمون و هارون یک دولت دیگری داریم؛ چون حاکمان سیاست‌مداران‌اند و آنها متأسفانه به‌هیچ‌وجه اخلاق‌مدار نیستند و آنها جامعه را رقم می‌زنند و گرنه متفکران آنها هم تلاش دارند اگر بتوانند جامعه را به سمت اخلاق ببرند؛ ولی اخلاق غربی متأثر از مبانی غرب است.

راحت خدمتتان بگویم: جنگ جهانی اول و دوم ریشه در اخلاق داشت؛ یعنی ریشه در نظریه ماکیاوولی ۲۲ داشت و نظریه ماکیاوولی ریشه در نظریه نیچه ۲۳ دارد و نیچه چه می‌گوید؟ نیچه می‌گوید ما اخلاق را باید از طبیعت بگیریم در طبیعت مظلوم مقهور است. در طبیعت شیر گورخر را می‌خورد پس قدرت‌های بزرگ باید قدرت‌های کوچک را بخورند؛ لذا همین می‌شود که وقتی انگلستان می‌آید در هندوستان از هندی‌ها حق توحش می‌گیرد و می‌گوید من که اینجا آمدم و دارم زندگی می‌کنم حق توحش باید بگیرم؛ در ایران نیز می‌گرفتند.

این ریشه در چه دارد؟ ریشه در نظریه نیچه دارد. نیچه می‌گوید: من اخلاق را از دل طبیعت می‌گیرم و در طبیعت مظلوم مقهور و نابود است پس در اخلاق باید این‌طور باشد. پس اخلاق که می‌گوییم مرادمان اخلاقی متناسب با جهان‌شناسی و انسان‌شناسی غرب است؛ ولی بر آن اساسی که بدنه و جامعه متفکرانشان هستند نه حاکمان و سیاست‌مدارانشان! آنها نیز سعی می‌کنند اخلاقی عمل کنند.

یک نمونه عرض کنم: هم‌اکنون آمریکا به یک معنا مرکز بی‌اخلاقی دنیا است. بیش از پنجاه درصد بیمارستان‌های آمریکا مردمی اداره می‌شود؛ یعنی دولت برای آن هیچ‌گونه هزینه نمی‌دهد باورتنان نمی‌شود؟ در انگلستان در آمریکا چه مقدار مجامع خیریه داریم؟ فراوان غذای گرم، لباس می‌دهند و منتها چون حاکمان دست‌اندرکارند و آنها بی‌اخلاق هستند و سیاست غالب است مشکل پیدا می‌شود.

دبیر جلسه:

یک سؤال روایی پرسیدند که روایت «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ ۲۴» از جهت سندی ضعیف است و از طرفی می‌دانیم که هدف بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیز دیگری بوده است.

پاسخ استاد:

جواب این است که مبنای ما در این زمینه مبنای آیت‌الله جوادی آملی است؛ مبنای ایشان چیست؟ ایشان می‌گوید چطور در فقه روایاتی داریم که هیچ صحت سندی ندارد؛ بلکه ضعف سندی دارد؛ ولی الفقهاء ارسلوها إرسال المسلمات پس به آن روایت عمل می‌کنیم.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ انصاری را، کل مکاسب بیع و خیارات را نه مکاسب محرمه را به بخش مکاسب محرمه کار ندارم؛ همه مکاسب بیع و خیارات را مرحوم شیخ انصاری با چند روایت این بخش عظیم را سامان داده است که ده روایت نمی‌شود، در مکاسب محرمه نیز که اول مکاسب محرمه مرحوم شیخ نقل می‌کند از تحف العقول است که جزء اضعف روایات است سنداً و مضموناً و اصلاً تشویش مضمونی دارد؛ ولی شیخ با همین دارد مکاسب محرمه می‌سازد. پس یک مبنا داریم که چطور اگر فقیه روایت ضعیف السند را ارسلوها إرسال المسلمات، حجت می‌شود. حالا عرفان آمد و عرفایی مانند قاضی‌ها، طباطبایی‌ها، ملا حسینقلی‌ها، احمد بن فهد حلی‌ها و سید بن طاووس‌ها، یک روایت را که سند ضعیف دارد ارسلوها إرسال المسلمات، مثل چه؟ مثل روایت کنز مخفی، در اخلاق روایت «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ ۲۵»، از طرف علمای اخلاق ارسلوها إرسال المسلمات.

دبیر جلسه:

پرسیدند پیگیری مباحث اخلاقی غیرحوزوی و فضای روشنفکرها و غربی‌ها؛ مثلاً صوت دروس آقای مصطفی ملکیان یا عبدالکریم سروش یا غیره به نظرتان چطور است؟ آیا باید پیگیری بشود یا خیر؟

پاسخ استاد:

برای چه کسی؟ برای بنده واجب است؛ اما برای شما حرام است.

این برای کسی است که در مقطعی است که بتواند نظر داشته باشد و اجتهاداً بتواند حرف بزند پس یک بچه طلبه هرگز نباید سمت این دروس برود به‌خاطر اینکه نابود می‌شود. برای آیت‌الله سید یدالله یزدان‌پناه، آیت‌الله شیخ غلامرضا فیاضی و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر شیروانی واجب است؛ یعنی چه؟ یعنی یکی از مشکلاتی که حوزه‌ها قبلاً نداشته و الان دارد این است که در گذشته حوزه‌ها مهاجم بود؛ ولی الان مدافع خوبی هم نیست. یک کلمه احمد امین مصری نوشت شیعه نه مؤلف دارد نه مؤلف! یعنی نه تألیف دارد و نه مؤلف! یک کلمه گفت، سه تن از علما بلند شدند، مرحوم آقابزرگ "الذریعة الی تصانیف الشیعة" نوشت و گفت این تألیفات شیعه است. مرحوم سید محسن امین عاملی "أعیان الشیعة" نوشت و گفت این افراد مؤلف‌های شیعه هستند و اینها باعث شد احمد امین مصری خفه شد.

حوزه مهاجم بود؛ اما ما اکنون مدافع خوبی هم نیستیم. پس یقیناً ما باید چالش کنیم، یقیناً ما باید درگیر بشویم، یقیناً ما باید جواب بدهیم؛ ولی وظیفه کسی است که از عهده بر می‌آید و گرنه برای طلبه مبتدی حرام است.

حوزه مهاجم بود؛ اما ما اکنون مدافع خوبی هم نیستیم. پس یقیناً ما باید چالش کنیم، یقیناً ما باید درگیر بشویم،

یقیناً ما باید جواب بدهیم؛ ولی وظیفه کسی است که از عهده بر می آید وگرنه برای طلبه مبتدی حرام است.

دبیر جلسه:

یک چیزی که در آن سیر مطالعاتی هم پرسیده شد اینجا فرد دیگری تأکید کرده است که بحث لزوم استاد در تحصیل علم اخلاق چقدر است؟ در کدام کتبش بیشتر با مباحثه یا با مطالعه می توان تحصیل کرد؟

پاسخ استاد:

عرض کنم خدمت شما که ببینید در اخلاق عملی انسان استاد نیاز ندارد، استاد بهتر هست؛ اما لازم نیست؛ اما در علم اخلاق مثل همه علوم اگر انسان بخواهد آن دانش را فنی یاد بگیرد بدون استاد ممکن نیست؛ یعنی یک سری ریزه کاری ها هست که آن ریزه کاری ها جز سینه به سینه انتقال پیدا نمی کند.

مثالی بزنم زمانی ما در درس اسفار آیت الله جوادی آملی رسیدیم به بحث مراتب طولی ماهیت، «الشیء قرر فأمكن فأحتاج فأوجب فأوجد فوجد فحدث ۲۶». پرسیدم که این بحث فقط اینجا مطرح می شود؟ فرمودند: نه! در هفت جا مطرح می شود. هفت جا را که توضیح دادند سپس فرمودند: این دیگر در کتاب نیست. الشیء قرر در بحث ماهیت مطرح است تقریر ماهوی؛ فأمكن در بحث مواد ثلاث است فأحتاج در بحث علیت است وجه حاجة المعلول إلى العلة؛ فأوجب در بحث انواع ضرورت است. این دیگر در اسفار نیست و در منظومه نیست، هر علمی چنین است اگر انسان بخواهد به صورت تخصصی در رشته اخلاق کار کند استاد نیاز دارد. مانند دکتر محسن جوادی و دیگران که در این زمینه سی سال کار کردند. اگر می خواهد اطلاعاتی داشته باشد این با مطالعه هم می شود و مشکلی ایجاد نمی کند.

دبیر جلسه:

سؤال آخر اینکه فرق علم که از حیث نظری و چه از حیث عملی چیست؟

پاسخ استاد:

چون در کتاب سیروسلوک طرحی نو در عرفان عملی شیعی به آن پرداختم بالجمله می شود مراجعه کرد و این دو دانش فرق هایی دارد؛ اما اصل فرق برمی گردد به موضوع آن ها؛ یعنی ما اختلاف علوم را در اختلاف موضوعات می دانیم؛ ممکن است علوم قرابت هایی داشته باشند؛ اما این قرابت ها مایه اتحاد آن ها نیست اخلاق عملی با عرفان عملی قرابت هایی دارد اخلاق نظری با عرفان نظری قرابت هایی دارد؛ اما این ها مایه اتحاد نیست. تفاوت به چه برمی گردد؟ به موضوعات و به تبع موضوعات به محمولات و غایات؛ مثال بزنم تمام هنر اخلاق در این است که شما به فضایل آراسته باشی و از رذائل دور باشی. فنا، بقا، اسفار اربعه، کشف و شهود به اینها کار ندارد و لذا اخلاق به یک معنا ساکن است؛ اما عرفان این چنین نیست. فضای عرفان فضای حرکت، سیوروت، رشد و تکامل در جان و درون ذات و رسیدن به فنا، بقا و امثال ذلک است؛ پس به موضوع و غایات و اهداف برمی گردد.

این جمله را من بگویم و بحث را تمام کنم: بزرگی در قم بود که این فرد ملا بود. مرحوم شیخ مرتضی حائری، ایشان پسر شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم بود گفت: من به این استاد که ملا بود گفتم: که تو ملا شدی چه کار کردی؟ به ما نیز یاد بده! گفت: تو پدرت مرجع تقلید است منم صد تومان قرض دارم آن موقع صد تومان مبلغ زیادی بود؛ مثلاً پنجاه میلیون الان بوده است شاید بیشتر بوده است. گفت: برو از پدرت صد تومان برای من بگیر بیا تا من بگم من چه جوری ملا شدم که تو هم عمل کنی تا ملا بشوی. رفتم به پدرم گفتم. پدرم گفت که چون طلبه فاضلی است و ملاست مشکلی ندارد صد تومان جور کرد و داد به من و من رفتم دادم به ایشان. عرض کردم: این مبلغ خدمت شما حالا بگوئید چه جوری ملا شدید؟ گفت: یک جمله است! باید زبر را بگذاری زیر نرم و بیفتی درس بخوانی. گفتم: زبره زیر نرمه! گفت: آری!

طلاب قدیم اینجوری بودند یک متکا می گذاشت زیر سینه اش و پاشنه پایش قرار می گرفت زیر کپلش این به پاشنه می گفت "زبر" و به کپل می گفت "نرم". گفت: باید زبر را بگذاری زیر نرم بیفتی روی کتاب و مطالعه کنی! حالا زبر را بگذارید زیر نرم و درس بخوانید.

از اینکه تحمل کردید، ببخشید، عذر می خواهم ان شاء الله که بهترین ها روزی تان بشود. «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

فهرست منابع

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.
۲. طبرسی، حسن بن فضل. ۱۳۷۰. مکارم الأخلاق. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۸.
۳. سوره نمل، آیه ۱۴.
۴. سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومه (تعليقات حسن زاده). ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۱، ص ۵۷.
۵. مظفر، محمد رضا، نراقی، مهدی بن ابی ذر، و کلانتر، محمد. بدون تاریخ. جامع السعادات. ۳ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ج ۱، ص ۱۰.
۶. استادی، رضا. ۱۳۸۲. شرح احوال و آثار ملامهدی نراقی و ملا احمد نراقی و خاندان ایشان. ۱ ج. تهران - ایران: کنگره بزرگداشت محققان ملا مهدی و ملا احمد نراقی، ص ۶۲.
۷. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.
۸. سوره فاطر، آیه ۳۴.
۹. رسولی، هاشم، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، و آشتیانی، محمدحسین. بدون تاریخ. المناقب (ابن شهر آشوب). ۴ ج. قم - ایران: علامه، ج ۲، ص ۱۱۹.
۱۰. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، و قیومی اصفهانی، جواد. ۱۳۷۸-۱۴۱۹. المزار الكبير. ۱ ج. قم - ایران: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۳۱۲.
۱۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳.
۱۲. با اندک تغییری، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَبِي عَلِيَّهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَيْفَةٌ وَ نُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَيَّ هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَيَّ هَذَا؛ غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۷۱.
۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.
۱۴. طبرسی، حسن بن فضل. ۱۳۷۰. مکارم الأخلاق. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۸.
۱۵. با اندک تغییری؛ غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۱۰۶.
۱۶. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۳۴۰.
۱۷. غفاری، علی اکبر، و ابن شعبه، حسن بن علی. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. تحف العقول. ۱ ج. قم - ایران: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ص ۲۰۰.
۱۸. رسولی، هاشم، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، و آشتیانی، محمدحسین. بدون تاریخ. المناقب (ابن شهر آشوب). ۴ ج. قم - ایران: علامه، ج ۲، ص ۱۵۱.
۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۴۱۶. وسائل الشیعة. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحیاء التراث، ج ۱۲، ص ۱۹۳.

۲۰. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية، ج ۲، ص ۲۴۰.
۲۱. Henry Corbin.
۲۲. Niccolò di Bernardo dei Machiavelli.
۲۳. Friedrich Wilhelm Nietzsche.
۲۴. طبرسی، حسن بن فضل. ۱۳۷۰. مکارم الأخلاق. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۸.
۲۵. طبرسی، حسن بن فضل. ۱۳۷۰. مکارم الأخلاق. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۸.
۲۶. سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده). ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۲، ص ۲۶۸.